

## شروین سبطی

### فرودینه

۱

همانم

پنهانی در چشم‌ها  
بی‌پروا! قدم‌هایی که طی می‌شوند  
و گشتی بر خط پیشانیت  
( چه دشتی! )

چابک سواری بودم  
و موی سپیدم جاری بود  
حال برخیز  
شب سقوط می‌کند و

افسانه

در باغ‌های گم شده پهلو می‌گیرد  
سرزمین کهنه‌ام  
ریشه‌هایش را از یاد برده است  
و این سرنوشت

با پاهای روزانه‌ی عابر

طی می‌شود هر بار.

برخیز ای به خواب رفته از اشتیاق صاعقه!

رمزی برادرانه

هندسه‌ی پهلو را شکافته است

و ریتم گام‌ها

طنین باستانی گرفته‌اند.

بگذار به تماشا نشیند

در مقطع دست و نوازش

ارتفاع جادو را

که گیسوت

رنج به سپیده می‌دهد

و ماه خواب مگوی شهابی ست

که در سینه آتش گرفته ست.

۲

همانی!  
ساعت خاموش  
وقت لحظه را سرد کرده است  
کنار دشتی موهوم  
شانه‌ها را می‌گسترانی  
و گره مشتی  
حجم باد را  
چاره نکرد  
حدود کلام  
پنهان شد  
میان دو سنگ متروک  
می‌پذیرم!  
و پلک‌ها  
بر قدم‌های فرو  
افتاده  
قرار می‌گیرند.